

## پژوهشی کوتاه در ۵۰۰۰ سال تاریخ تمدن ایران

### «تجدید حیات نهضت ادبی ایران»

بخش پژوهش‌های تاریخ و تمدن مجله‌ی فردوسی

ادامه از شماره گذشته

فردوسی یکی از آن بزرگانی است که نه تنها در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران بلکه در تاریخ جهان، هرگز همانندی نخواهد داشت. فردوسی شاعر ملی ما از تمام مرزهای ممنوعه‌ی شعر و ادبیات ایران‌زمین با سربلندی گذشته است. این شخصیت والای ادبی و فرهنگی ایران‌زمین که بی‌تردید بر قله‌ی خوبی‌ها و پاکی‌ها نشسته است پادشاه بی‌چون و چرای سرزمین پندار نیک، گفتار

نیک و کردار نیک است. به راستی اگر حکمت این خردمند فرهیخته و فرزانه و پیامبر راستین وطن‌دوستی و ملی‌گرایی نبود، امروز هیچ نشانی از زبان ملی، تاریخ ملی، فرهنگی ملی، شعر ملی و سرزمین ملی ما وجود نداشت و سرزمین ایران نیز همانند بسیاری از تمدن‌های نهفته در زیرخاک، نقشی بر روی سفالینه‌ها، سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های بی‌شمار بود. و دیرینه‌شناسان در کاوش‌های دیرین‌شناسی خود در جست‌وجوی یافتن نشانه‌های بیش‌تری از این تمدن نابود شده زیرخاکی بودند و ما نیز در اسارت فکری و فرهنگی قوم و قبیله‌های مهاجم و بی‌گانه دست و پا می‌زدیم و با زبانی جز زبان پارسی صحبت می‌کردیم.



بی‌مناسبت نمی‌دانیم که از محدوده زمانی عمر ۷۰-۸۰ ساله‌ی این شاعر ملی بگذریم و حضور وی را در گستره تاریخ فرهنگ و تمدن ایران‌زمین یک عصر بنامیم. عصری که از سال تولد فردوسی در محدوده ۳۳۰ هجری برابر ۹۲۰ میلادی آغاز شده و تا امروز و آینده نیز ادامه خواهد داشت.

اگر چه درباره شاعر ملی ایران‌زمین بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و شرح حال زندگی وی همراه با حقیقت و افسانه است و مردم کوچه و بازار افسانه را آسان‌تر از حقیقت به خاطر می‌سپارند، اما برای آن گروه از پژوهش‌گرانی که تلخی سخن درست را بر شیرینی سخن نادرست و افسانه ترجیح می‌دهند، بیان این حقیقت ضروری به نظر می‌رسد. درباره حکیم بزرگ ما و رابطه‌ی او با سلطان محمود غزنوی و داستان سرودن

شاهنامه از آغاز تا پایان آن و قول و قرارهای سلطان محمود غزنوی در مورد پرداختن دستمزد هر بیت یک مثقال طلا و تبدیل آن به یک مثقال نقره و نپذیرفتن فردوسی هدیه‌های سلطان محمود را و... افسانه‌های فراوانی وجود دارد که همگی مربوط می‌شوند به «مقدمه‌ی جدید شاهنامه به نام مقدمه‌ی بای‌سنغری». در این مقدمه‌ی افسانه‌ای مطالب فراوانی راجع به زندگی

خصوصی و دوره شاعری فردوسی آمده است که حقیقت ندارد. برای رسیدن به نتیجه‌ای بهتر بیان موارد زیر ضروری به نظر می‌رسد:

- ۱- سال تولد فردوسی ۳۳۰ هجری برابر ۹۴۰ میلادی بوده است.
- ۲- سال آغاز سرودن شاهنامه ۳۷۰ هجری برابر ۹۸۰ میلادی (در ۴۰ سالگی فردوسی)
- ۳- سال پایان سرودن شاهنامه ۴۰۵ هجری برابر ۱۰۱۵ میلادی

تاریخ و تاریخ نگاری ایران در فراز و نشیب‌های تاریخی دست‌خوش مطامع حاکمان گوناگونی قرار گرفته است که در دوره‌های مختلف تاریخی بر ایران تسلطی استبدادی و دیکتاتوری داشته‌اند.

۴- سال درگذشت فردوسی ۴۱۱ هجری برابر ۱۰۲۱ میلادی (در سن ۸۱ سالگی و ۶ سال پس از اتمام شاهنامه)

۵- سال تولد محمود غزنوی ۳۷۰ هجری برابر ۹۸۰ میلادی (۴۰ سال بعد از تولد فردوسی)

۶- سال نشستن محمود غزنوی بر تخت پادشاهی ۳۸۹ هجری برابر ۹۹۹ میلادی (در ۱۸ سالگی)

۷- سال درگذشت محمود غزنوی ۴۲۱ هجری برابر ۱۰۳۱ میلادی (در سن ۵۱ سالگی) ۱۰ سال پس از درگذشت فردوسی.

در یک تحلیل تاریخی چنانچه بخواهیم به پیروی از کسانی که سلطان محمود غزنوی

را عامل سرودن شاهنامه خوانده‌اند، جای‌گاه حکیم فردوسی و محمود غزنوی را مشخص کنیم به این نتیجه می‌رسیم:

۱- در حالی که حکیم فردوسی ۴۰ ساله بوده‌اند، شخصی به نام محمود غزنوی دیده به جهان می‌گشاید.

۲- به گمان نزدیک به یقین هم‌زمان با سال تولد محمود غزنوی، سرودن نخستین بیت‌های شاهنامه آغاز می‌شود.

۳- وقتی محمود غزنوی در سن ۱۸ سالگی به حکومت می‌رسد، ۱۸ سال از سرودن شاهنامه گذشته است.

۴- چنانچه سخن شاعر را به عنوان یک سند معتبر بپذیریم و طول سرودن ۶۰/۰۰۰ بیت شاهنامه را ۳۰ سال محاسبه کنیم، با تولد محمود غزنوی حدود  $\frac{2}{3}$  شاهنامه به پایان رسیده است.

حقیقت تاریخی این است: اعراب آمدند، یزدگرد سوم ساسانی را شکست دادند، امپراتوری بزرگ ساسانیان را تکه تکه کردند، برگستره پهناور این سرزمین بزرگ مسلط شدند، اما هرگز نتوانستند همانند بسیاری از کشورهای دیگر، ایران را «عرب» کنند.

۵- اگر ۱۲ سال نخست حکومت محمود غزنوی را سال‌های انتخاب، درگیری با مدعیان حکومت، جنگ با دشمنان و استقرار حکومت غزنویان محاسبه کنیم، محمود غزنوی در سن ۳۰ سالگی که مرز بین جوانی و عقل برتر است در جای‌گاه پادشاهی‌اش به



طور کامل مستقر شده و در همین سال شاهنامه نیز به پایان رسیده است.

بنابراین و با توجه به اطلاعات بالا چه‌گونه سلطان محمود نوزاد، ۱۸ ساله و یا ۳۰ ساله می‌توانسته است بنیان‌گذار شاهنامه بوده و

مقدمات تهیه و نگارش این شاه‌کار جهانی را ایجاد کرده باشد؟

در یک صورت چنین موضوع شگفت‌انگیزی می‌تواند به وقوع پیوسته باشد، به این معنی که محمود غزنوی در سن ۱۸ سالگی که به سلطنت رسیده است آن قدر فرهیخته، خردمند و دوست‌دار ادبیات!! بوده باشد که از همان روز اول ورود به

دربار، فرمان تهیه شاهنامه را صادر کرده باشد!! در این حالت اگر ۳۰ سال طول مدت سرودن شاهنامه با ۱۸ سالگی محمود غزنوی و ۴۰ سالگی فردوسی (سال آغاز سرودن شاهنامه) جمع شود عدد ۸۸ سال به دست می‌آید که ۸ سال از سن فردوسی بیش‌تر است و تمام محاسبه‌های قبلی و اعتبار اسناد و مدارک را زیر سؤال می‌برد!

چنانچه از تمام افسانه‌های غیرواقعی و داستان‌های واقعی زندگی شاعر بزرگ و ملی ایران زمین بگذریم به این حقیقت آشکار می‌رسیم که فردوسی ایجادکننده عصر جدیدی در تاریخ تمدن، فرهنگ، زبان و ادبیات حکیمانه‌ی ایران است. نه قبل از او و نه بعد از وی، هیچ شاعر و ادیبی نتوانسته است پای بر آسانه‌ی بارگاه مقدسش بگذارد. فردوسی استاد بدون چون و چرای ادبیات حماسی جهان و استاد مطلق ادبیات حکیمانه‌ی ایران‌زمین است

۱- برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به حماسه‌های حماسه‌ها، جلد اول - شاهنامه‌ی فردوسی - نگارش محمد کرمی.



که با جاودانگی فرهنگ و تمدن سرزمینش پیوندی ماندگار بسته است. آخرین کلام این که، فاصله‌ی فکری، فرهنگی، علمی و ادبی بین فردوسی و شاعر، ادیب و یا حکیم بعد از وی به اندازه‌ای است که قیاس آن حتی با تقریب نیز ممکن نیست.....

پس به همین بسنده می‌کنیم که حکیم بزرگ ما بین سال‌های ۴۱۰ تا ۴۱۵ هجری قمری برابر با ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۵ میلادی وفات نموده‌اند و عصر فردوسی هم‌زمان با بدروند زندگی ایشان آغاز می‌شود و هم‌چنان ادامه خواهد داشت.

بنابراین با پایان گرفتن دوره زندگی حضوری ۸۰ ساله‌ی فردوسی در گستره خاک‌مان، ۳۰۰۰ سال تاریخ تمدن پیش از میلاد و ۱۰۰۰ سال پس از میلاد را پشت سر گذاشتیم و وارد قرن یازدهم میلادی و پنجم هجری قمری از نظر سده شماری تاریخ ادبیات ایران شدیم و تا پایان قرن بیستم میلادی به تاریخ ۵۰۰۰ ساله‌ی تاریخ و تمدن این سرزمین می‌رسیم.

اگر چه تاریخ‌نگاری و سده شماری در گستره ادبیات سرزمین ما به علت یورش‌های بی‌رحمانه و وحشت‌انگیز مهاجمان تاریخی بسیار دشوار است، اما به تحقیق مشخص شده است که نخستین جرقه‌های حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل در ایران از طاهریان آغاز می‌شود که از ۲۰۵ تا ۲۵۹ هجری به مدت ۵۴ سال و صفاریان از ۲۵۴ تا ۲۹۰ هجری به مدت ۳۶ سال و سامانیان از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری به مدت ۱۲۸ سال و آل‌زبیر از ۳۱۶ تا ۴۳۴ هجری به مدت ۱۱۸ سال و آل‌بویه از ۳۲۰ تا ۴۴۸ هجری به مدت ۱۲۸ سال و غزنویان از آغاز حکومت سبکتکین (غلام و داماد آلپتکین) از ۳۶۶ هجری تا ۵۸۲ به مدت ۲۱۶ سال و سلجوقیان از ۴۲۹ تا ۷۰۰ هجری به مدت ۲۷۱ سال در بخش‌های کوچک و بزرگی از

ایران و آسیا و حتی شمال آفریقا حکومت کرده‌اند. چون نوبت حکومت به خوارزم شاهیان (۶۲۸-۵۲۱ هجری) رسید، آنان پس از ۱۰۷ سال حکومت به علت نادانی و غرور و بی‌خردی سلطان محمد خوارزم‌شاه، زمینه‌ی یورش قومی مهاجم، خون‌ریز، وحشی، بدوی و بیابان‌گرد به فرماندهی امیری بی‌سواد، بی‌خرد، نادان و خون‌آشام به نام چنگیزخان مغول آماده شد. سرانجام، با شکست خوارزم‌شاهیان و تسلط قوم مغول بر ایران، آتش فتنه، آشوب و ویرانی، قرن‌ها

بازرگانی به سرزمین خوارزم و ایران رفت و آمد کنند.

علاءالدین سلطان محمد خوارزم‌شاه مفرور از پیروزی‌های پی‌درپی خود در جنگ با دشمنانش، به درخواست‌های مکرر چنگیزخان توجه نکرد و در هر سه نوبت فرمان داد تا کاروانیان آمده از سوی چنگیزخان را قتل عام کرده و کالاهای آنان را مصادره نمایند.

چنگیز در تنگنای ترس و انتقام تصمیم می‌گیرد به ایران حمله کند. در آغاز کار با



ترس فراوان حمله‌های کوچکی را با دسته‌هایی از سربازانش شروع می‌کند. وقتی مقاومت و برخورد مرزداران خوارزم‌شاهی را کم‌رنگ و ضعیف می‌بیند بر تعداد حمله‌های خود می‌افزاید و در نوبت‌های بعدی با سیلی از سپاهیان مغول به سوی ایران حرکت می‌کند و چنان که می‌دانیم آن حمله‌های کوچک در روزهای نخست تبدیل به یورش‌های بی‌امان و امواج قتل و غارت و سوختن می‌شود و سرزمین ایران در زیر سم اسبان نژاد زرد قرن‌ها می‌سوزد و

ایران را دربر گرفت و همه چیز را به نابودی و ویرانی کشاند.

قبل از یورش بی‌امان نژاد زرد به ایران، سردار خون‌خواری به نام چنگیز در سه نوبت پیاپی سفیران و مشاوران سیاسی خود را در لباس کاروان‌های بزرگ بازرگانی و با هدیه‌های فراوان و گران قیمت به دربار سلطان محمد خوارزم‌شاه روانه کرد و از وی خواست که به بازرگانان چینی اجازه بدهد که جهت خرید و فروش و حمل کالاهای

منهدم می‌گردد. یورش جنگیزخان مقدمه‌ای برای حمله‌های بعدی مغول‌ها، تاتارها، تیموری‌ها و هلاکوتیان می‌شود که صدها سال هستی ایرانیان را به نابودی کشیدند.

**حقیقت تاریخی** این است که عرب‌ها آمدند، یزدگرد سوم را شکست دادند، حکومت ساسانیان را برانداختند و خود بر گستره پهناور ایران زمین مسلط شدند.

چندی نپایید که دامنه‌ی ستم و بی‌داد قوم مهاجم و پیروز بالا گرفت و مردم به جان آمده ابتدا پنهانی و سپس آشکارا به مخالفت

با حاکمان مهاجم برخاستند و در آغاز حکومت‌هایی نیمه‌مستقل و در پی آن سلسله‌های مستقل بر بخش‌های کوچک و یا بزرگی از ایران نفوذ خود را گسترانیدند و در اثر نبودن حکومت مرکزی مقتدر و نابه‌سامانی سیستم‌های اداری و اجرایی، قبیله‌های گرسنه و وحشی و

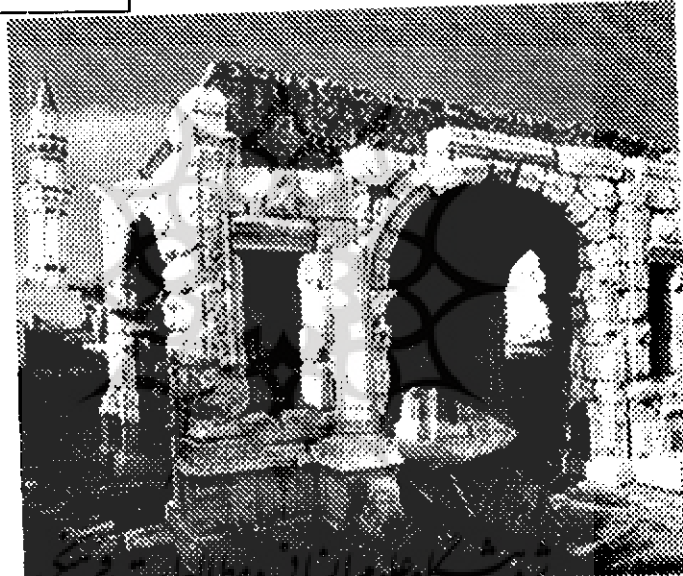
بیابان‌گرد دیگری، این دفعه از شرق، ابتدا در شکل دسته‌های چند نفری و بعدها به صورت گروه‌های بزرگ مهاجم، شهرهای مرزی خاور و شمال خاوری ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و کم‌کم بخش‌های بزرگ‌تری را مورد تهدید قرار داده و بر آن چیره شدند.

### پیدایش حکومت‌های ترک‌نژاد در ایران

**ترک‌ها** در زبان فارسی به مردمانی گفته می‌شود که از شرق و شمال شرق وارد ایران شده‌اند. نژاد آن‌ها زرد است و در طول تاریخ به ده‌ها و شاید بیش‌تر از صد گروه،

دسته، قبیله و طایفه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. هر یک از این گروه‌ها به فراخور وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود در قسمت‌هایی از ایران ملوک‌الطوایفی آن عصر می‌زیسته‌اند.

حکومت‌های بزرگ و کوچکی داشته‌اند که بر بخش‌های کوچک و یا بزرگ این سرزمین فرمان می‌رانده‌اند. **تاریخ** می‌گوید نخستین گروهی که در آغاز به صورت



غیر سازمان یافته و غیر متحد به قصد غارت سرزمین‌های ثروتمند همسایه به بخش‌های شرقی ایران هجوم آورده‌اند، ترکان آل افراسیاب بوده‌اند که در سال‌های پایانی حکومت ساسانیان و قبل از هجوم عرب‌ها دست به حمله، قتل و غارت آن بخش‌ها می‌زده‌اند، اما نتوانسته‌اند مانند غزنویان و سلجوقیان، حکومت‌های متحدی تشکیل دهند. در داستان‌های حماسی شاهنامه نیز به یورش دایمی نژاد زرد و سپاهیان چین، توران، سقلاّب، سیجاب، افراسیاب و ترکان اشاره‌های فراوانی شده است.

با گذشت زمان حرکت‌های آزاردهنده و یورش‌های همراه با قتل و غارت ساکنان

مرزی که توسط ترکان مهاجم صورت می‌گرفت، بیش‌تر می‌شد و شهرهای مرزی امنیت خود را از دست می‌دادند. **با ضعیف شدن حکومت‌های محلی،**

**هجوم، حضور و تسلط خون آشامان تاریخ: جنگیزیان، تیموریان و هلاکوتیان بر گستره پهناور ایران زمین، نتیجه‌ی یورش اعراب به ایران و از بین رفتن نظام اداری، سیاسی، حکومتی و نظامی ایران بود.**

منطقه‌ای و مرکزی مهاجمان با دسته‌های سازمان یافته‌تر و متحدتری به تجاوزهای خود ادامه می‌دادند. تا حضور پادشاهان قدرتمند و امپراتوری گسترده ساسانی این تجاوزها بسیار محدود و در اندازه حمله‌های مرزی بود. با یورش عرب‌ها و شکست امپراتوری ساسانی، حکومت مرکزی ایران منهدم گردید و قدرت مطلقیتی که بتواند امنیت مرزها را تأمین کرده و مانع نفوذ مهاجمان ترک بشود، وجود نداشت.

**مهاجمان وحشی و گرسنه‌ی ترک‌نژاد** وقتی مانعی بر سر راه خود ندیدند بر شدت و تعداد حمله‌های خود افزوده و بخش‌های بزرگ‌تری را مورد هجوم قرار دادند و در سال‌های بعد بر گستره‌های وسیعی از شرق و شمال شرق امپراتوری ساسانی مسلط شدند. با ورود دسته‌های پیش‌قراول ترک به ایران، راه یورش‌های بزرگ‌تر هموار شد و در آینده‌ای نزدیک طوفانی سهمگین از امواج انسان‌های وحشی، بی‌سواد، گرسنه و بی‌رحم سرتاسر ایران را درنوردید و همه چیز را در گردبادهای خون و آتش نژاد زرد ویران کرد.

ادامه در شماره آینده

منهدم می‌گردد. یورش جنگیزخان مقدمه‌ای برای حمله‌های بعدی مغول‌ها، تاتارها، تیموری‌ها و هلاکوتیان می‌شود که صدها سال هستی ایرانیان را به نابودی کشیدند.

**حقیقت تاریخی** این است که عرب‌ها آمدند، یزدگرد سوم را شکست دادند، حکومت ساسانیان را برانداختند و خود بر گستره پهناور ایران زمین مسلط شدند.

چندی نپایید که دامنه‌ی ستم و بی‌داد قوم مهاجم و پیروز بالا گرفت و مردم به جان آمده ابتدا پنهانی و سپس آشکارا به مخالفت

با حاکمان مهاجم برخاستند و در آغاز حکومت‌هایی نیمه‌مستقل و در پی آن سلسله‌های مستقل بر بخش‌های کوچک و یا بزرگی از ایران نفوذ خود را گسترانیدند و در اثر نبودن حکومت مرکزی مقتدر و نابه‌سامانی سیستم‌های اداری و اجرایی، قبیله‌های گرسنه و وحشی و

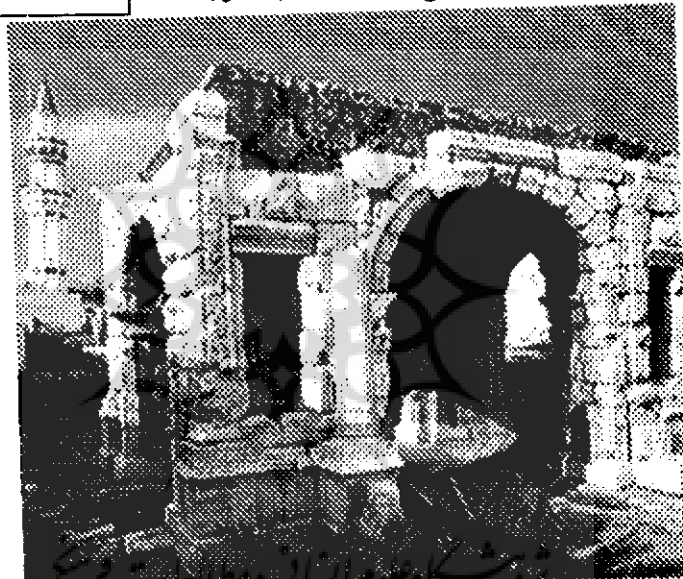
بیابان‌گرد دیگری، این دفعه از شرق، ابتدا در شکل دسته‌های چند نفری و بعدها به صورت گروه‌های بزرگ مهاجم، شهرهای مرزی خاور و شمال خاوری ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و کم‌کم بخش‌های بزرگ‌تری را مورد تهدید قرار داده و بر آن چیره شدند.

### پیدایش حکومت‌های ترک‌نژاد در ایران

**ترک‌ها** در زبان فارسی به مردمانی گفته می‌شود که از شرق و شمال شرق وارد ایران شده‌اند. نژاد آن‌ها زرد است و در طول تاریخ به ده‌ها و شاید بیش‌تر از صد گروه،

دسته، قبیله و طایفه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. هر یک از این گروه‌ها به فراخور وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود در قسمت‌هایی از ایران ملوک‌الطوایفی آن عصر می‌زیسته‌اند.

حکومت‌های بزرگ و کوچکی داشته‌اند که بر بخش‌های کوچک و یا بزرگ این سرزمین فرمان می‌رانده‌اند. **تاریخ** می‌گوید نخستین گروهی که در آغاز به صورت



غیر سازمان یافته و غیر متحد به قصد غارت سرزمین‌های ثروتمند همسایه به بخش‌های شرقی ایران هجوم آورده‌اند، ترکان آل افراسیاب بوده‌اند که در سال‌های پایانی حکومت ساسانیان و قبل از هجوم عرب‌ها دست به حمله، قتل و غارت آن بخش‌ها می‌زده‌اند، اما نتوانسته‌اند مانند غزنویان و سلجوقیان، حکومت‌های متحدی تشکیل دهند. در داستان‌های حماسی شاهنامه نیز به یورش دایمی نژاد زرد و سپاهیان چین، توران، سقلاب، سیجاب، افراسیاب و ترکان اشاره‌های فراوانی شده است.

با گذشت زمان حرکت‌های آزاردهنده و یورش‌های همراه با قتل و غارت ساکنان

مرزی که توسط ترکان مهاجم صورت می‌گرفت، بیش‌تر می‌شد و شهرهای مرزی امنیت خود را از دست می‌دادند. **با ضعیف شدن حکومت‌های محلی،**

**هجوم، حضور و تسلط خون آشامان تاریخ: جنگیزیان، تیموریان و هلاکوتیان بر گستره پهناور ایران زمین، نتیجه‌ی یورش اعراب به ایران و از بین رفتن نظام اداری، سیاسی، حکومتی و نظامی ایران بود.**

منطقه‌ای و مرکزی مهاجمان با دسته‌های سازمان یافته‌تر و متحدتری به تجاوزهای خود ادامه می‌دادند. تا حضور پادشاهان قدرتمند و امپراتوری گسترده ساسانی این تجاوزها بسیار محدود و در اندازه حمله‌های مرزی بود. با یورش عرب‌ها و شکست امپراتوری ساسانی، حکومت مرکزی ایران منهدم گردید و قدرت مطلقیتی که بتواند امنیت مرزها را تأمین کرده و مانع نفوذ مهاجمان ترک بشود، وجود نداشت.

**مهاجمان وحشی و گرسنه‌ی ترک‌نژاد** وقتی مانعی بر سر راه خود ندیدند بر شدت و تعداد حمله‌های خود افزوده و بخش‌های بزرگ‌تری را مورد هجوم قرار دادند و در سال‌های بعد بر گستره‌های وسیعی از شرق و شمال شرق امپراتوری ساسانی مسلط شدند. با ورود دسته‌های پیش‌قراول ترک به ایران، راه یورش‌های بزرگ‌تر هموار شد و در آینده‌ای نزدیک طوفانی سهمگین از امواج انسان‌های وحشی، بی‌سواد، گرسنه و بی‌رحم سرتاسر ایران را درنوردید و همه چیز را در گردبادهای خون و آتش نژاد زرد ویران کرد.

ادامه در شماره آینده